

بیش از ۲۰ میلیون نسخه فروش در جهان



داستان بازگشت:

لی آیا کوکا • رئیس کمپانی کرایسلر
محمدعلی • قهرمان بوکس جهان
رابرت ردفورد • بازیگر بزرگ سینما
لری کینگ • گزارشگر مشهور
و بسیاری دیگر

اخراج شدیم

چاپ دوم



هاروی مک کی
ترجمه آرمین هدایتی

... و این بهترین اتفاق زندگی مان بود

«اخراج از کار» را به عامل موفقیت تبدیل کنیم

سرشناسه: مکی، هاروی. Mackay, Harvey

عنوان و نام پدیدآور: ما اخراج شدیم و این بهترین اتفاق زندگی مان بود/ هاروی مک کی: ترجمه آرمین هدایتی.

مشخصات نشر: تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۳۶۸ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۳-۲۲-۷

وضعیت فهرست‌نویسی: قیبا.

عنوان اصلی: We got fired! --and its the best thing that ever happened to us, c2004

یادداشت: کارمندان -- اخراج -- نمونه پژوهی -- کاریابی -- راهتمایی شغلی

شناسه افزوده: آرمین، هدایتی، ۱۳۵۸ - مترجم

رده‌بندی کنگره: ۵۵۴۹/۵ /HF ۱۳۹۰ /م۷۳۸الف/

رده‌بندی دیویی: ۶۵۰/۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۷۰۹۶۰

300book



■ ما اخراج شدیم

هاروی مک کی ترجمه آرمین هدایتی

آماده‌سازی و تولید: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی و گرافیک: پرویز بیانی چاپ و صحافی: آرماتسا

نوبت چاپ و شمارگان: دوم ۱۳۹۴، ۵۰۰ نسخه قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

هرگونه بهره‌برداری از کتاب بدون اجازه ناشر ممنوع است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

● تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای زاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

● طبقه دوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

● www.parsehbook.com / info@parsehbook.com ●

3060



من، هاروی مک‌کی از سال ۱۹۸۸ با بیش از ۲۰ میلیون جلد کتاب فروخته شده در جهان همواره در پی آگاهی دادن به افراد مختلف جهت حفظ کارشان بودم اما قبلا از کارم اخراج شده بودم و شما در حال حاضر از راز من باخبر هستید.

فهرست مطالب

۷	فهرست مطالب
۹	راز من
۱۹	ماندنی‌ها و رفتنی‌ها
۲۳	«دونالد ترامپ»
۳۱	در مورد خودتان بیشتر بدانید، این به نفع شماست
۳۵	«پَت میشل»
۴۹	بالا و پایین - ۱
۵۳	«لو هولتز»
۶۳	اخراج یعنی طرد شدن
۶۷	«پرنی مارکوس»
۷۷	کار شما پیدا کردن کار است
۸۱	«بیل بلی‌چیک»
۹۳	بازگشت غرورآفرین
۹۷	استعدادیابی، مسئولیتی جدی و خطر
۱۰۹	دکتر برنادین هیلی
۱۲۱	آمار به شما دروغ نمی‌گوید، حداقل در مورد خودتان این چنین است
۱۲۵	«جسی ونتورا»
۱۳۵	واقعیت‌های پنهان اخراج کردن و اخراج شدن
۱۳۷	«تام استم‌برگ»
۱۴۹	همیشه آنهایی که بد هستند اخراج نمی‌شوند
۱۵۳	جو توره
۱۶۵	نگذارید به پای شما برسند
۱۶۷	اخراج شدن یا اخراج کردن
۱۷۳	۲۵ نشانه نزدیک شدن به پایان خط
۱۷۷	«جو دی بنارک جانسون»
۱۸۷	بالا و پایین - ۲
۱۹۱	شاید بهترین اتفاقات زندگی در دوقدمی شما باشند

۱۹۵	«لری کینگ»
۲۰۵	«لزلی ویسر»
۲۱۷	اگر هنوز به ۲۰ سالگی نرسیدید احتمال آن که در ۲۰ سال...
۲۲۱	«مینی جکسون»
۲۲۹	ناکامی همیشگی نیست
۲۳۱	«سوزان جانسون»
۲۳۷	«خودکشی با قلم»
۲۴۱	«مایکل آلت شولر»
۲۵۱	«خادم کلیسا»
۲۵۵	«یواخیم دیوسادا»
۲۶۵	نگذارید شکست دلسردتان کند
۲۶۷	«مایکل بلومبرگ»
۲۷۷	اخراج را به نفع خودتان بچرخانید
۲۷۹	«مارک ویکتور هانتسن»
۲۸۹	«اشتباهات»
۲۹۱	«بیلی جین کینگ»
۳۰۱	بالا و پایین - ۳
۳۰۳	کلمات قصار
۳۰۷	«محمدعلی»
۳۱۵	«کلیسا»
۳۱۷	«مارتا راجرز»
۳۲۱	بالا و پایین - ۴
۳۲۳	«شناخت»
۳۲۵	«دیورا روزادو شاو»
۳۳۶	«از این به بعد جای تو طبقه پایینه»
۳۳۷	«لی آیاکوکا»
۳۴۶	«جیمی دیمون»
۳۵۶	اولین درسی که می‌بایست آموخت
۳۶۰	«رابرت ردفورد»
۳۶۶	تمام شده یا تمام‌کننده: انتخاب با شماست

راز من

«تعریف شما از راز چیست؟ این که تنها یک نفر از آن اطلاع داشته باشد؟»

در این لحظه من چیزی را می‌دانم که شما از آن بی‌اطلاعید: من اخراج شدم و این بهترین اتفاق زندگی من بود. من، هاروی مک‌کی از سال ۱۹۸۸ با بیش از ۲۵ میلیون جلد کتاب فروخته شده در جهان همواره در پی آگاهی دادن به افراد مختلف جهت حفظ کارشان بودم اما از کارم اخراج شدم و شما در حال حاضر از راز من باخبر هستید. مخفی نگه داشتن این واقعیت به این خاطر نبود که من آن را لکه‌ننگی بر پیشانی‌ام می‌دانستم بلکه تصور می‌کردم این مسئله اهمیت چندانی نداشت.

سال گذشته راجع به این موضوع بیشتر فکر کردم و سرانجام به این نتیجه رسیدم که ظاهراً چندان نیز بی‌اهمیت نیست.

صحبت من تنها در مورد نفس اخراج شدن نیست بلکه درس‌هایی است که به واسطه آن اخراج شدن آموختم. آن واقعه زندگی من را به واقع تغییر داد و در عین حال باعث شرمساری‌ام نیز شد و شاید به همین دلیل بود که این

موضوع را به مدت نیم قرن به فراموشی سپرده بودم و از اهمیت آن بی اطلاع بودم.

اما اکنون قصد دارم تا داستان را به طور کامل برای تان تعریف کنم.

پدر من، جک مکی کی، خبرنگار «آسوشیتد پرس» در «سن پال» ایالت مینه سوتا بود. او تمام طول عمرش را وقف کارش کرد و بعد از ۳۵ سال کار بی وقفه توانست به اوج موفقیت برسد. او بهترین بهترین ها بود. او هیچ گاه فرصت عرض اندام به رقیبانش نمی داد مخصوصاً زمانی که پای اخبار دست اول - مرگ و زندگی - در میان بود.

اگر کمی به عقب بازگردیم؛ باید بگویم که من دوران کودکی ام را با حداقل ها پشت سر گذاشتم و پدرم همواره در طول تعطیلات تابستان و کریسمس اصرار می ورزید تا من سرکار بروم؛ کارهایی از قبیل چیدن میله های بازی، پنخس روزنامه و مجله و جمع آوری توپ های گلف.

سال سوم دبیرستان بودم که به واسطه ارتباطات پدرم کاری آبرومند در یکی از فروشگاه های فروش لباس در مرکز شهر «سن پال» پیدا کردم.

کار جدید من - نشان دادن شلوار، جوراب، لباس زیر، کراوات، دستمال گردن به مشتریان - شاید بهترین کار دنیا نبود، اما اگر به کارهای گذشته ام نگاه می کردم مسلماً راضی کننده بود.

سال های پس از آن و در اوایل جوانی من کم کم با فوت و فن تجارت و کسب و کار آشنا شدم: رئیسی که باید به او گزارش می دادی، سر وقت سر کارت حاضر می شدی، رفع و رجوع مسائل مالی، آشنایی با روحیات و طرز فکر خریداران و در مجموع آشنایی با خرید و فروش و پس از مدت کوتاهی توانستم نبض بازار را به دست بگیرم.

رئیس من «کریس» این اصول و قواعد را در مغز من میخکوب کرد:

- ۱) اگر یک مشتری را در حال ورود به فروشگاه دیدی با سرعت خودت راه او برسان و با لبخندی بی غل و غش از او استقبال کن و از او بپرس چگونه می توانی کمکش کنی؟
- البته در آن زمان «چگونه می توانم کمک تان کنم» جمله ای رایج نبود و مطمئناً امروز هم بهترین جمله نیست.
- ۲) هیچ وقت بیش از سه مدل کراوات را روی میز جلوی مشتری نگذار، این کار فقط او را گیج می کند.
- ۳) اگر خانمی در جمع خریداران وجود دارد، همیشه روی صحبت با او باشد زیرا در ۹۹٪ موارد این خانم است که تصمیم نهایی را می گیرد.
- ۴) وقتی توانستی مشتری را متقاعد به امتحان کردن شلواری در اتاق پرو کنی بدان که کار تمام است.
- ۵) هیچ وقت قبل از آن که به مشتری کارهای دیگر را نشان دهی و یا پیشنهادات دیگری بدهی دکمه حساب صندوق را فشار نده.
- ۶) همیشه مشتری را تا درب خروج و حتی تا بیرون از فروشگاه بدرقه کن و در چشمانش نگاه کن و به او بگو از خریدتان متشکرم و اگر مشکلی بود حتماً آن را برای ما بیاورید.
- ۷) هیچ گاه، هیچ گاه و هیچ گاه اگر مشتری چند دقیقه دیرتر از ساعت تعطیلی مغازه به آنجا رسید او را رد نکن.
- ۸) هیچ وقت در فروشگاه رقیب مشغول به کار نشو.

این موارد تنها بخشی از نصایح و اندرزهایی بود که من به واسطه تعدد آنها و نیز به این دلیل که اکثر آنها مربوط به چند دهه گذشته می شود تمام شان را به خاطر ندارم، اما شاید بتوان گفت بزرگترین مزیت این کار برای من در

سنین نوجوانی و جوانی، آشنایی با فوت کوزه‌گری در تجارت و خرید و فروش بود.

جوانان معمولاً سبکبار و بی‌خیالند و افکار آنها از هر نوع قید و بندی آزاد است، به همین دلیل هیچ‌وقت دغدغه از دست دادن کارشان را ندارند و یا بهتر بگوییم به فکر نگاه داشتن کارشان به شکلی آبرومندانه نیستند.

شاید به این دلیل که پدرم راه را برای یافتن شغلی مناسب برایم هموار کرد، هیچ‌گاه ارزش واقعی کارم را ندانستم و این در حالی بود که در آن زمان بچه‌های زیادی ناامیدانه به دنبال کار می‌گشتند.

و اینجا همان جایی است که موضوع اندکی خجالت‌آور می‌شود: من آن را به دلیل اشراف کامل به آن ۸ اصل خرید و فروش به دست نیآوردم بلکه این پدرم بود که به دلیل ارتباط خوبی که با صاحب فروشگاه داشت آن کار را برایم دست و پا کرد، پس من در واقع کار سختی برای نگه داشتن کارم نداشتم. آنها هیچ‌وقت از انضباط کاری با من حرفی نزدند. از طول کشیدن بیش از حد ساعت ناهار من گلایه نکردند و من را برای دیر رفتن به سر کار و یا ترک کردن زودهنگام محل کارم مورد ملامت قرار ندادند.

همگی ما آن ضرب‌المثل قدیمی را شنیده‌ایم که «رو بدی آستر می‌خواد». بله، این مصداق رفتار من بود؛ «هاروی»، اما با توجه به تجربیات کنونی‌ام به راحتی می‌توانم حدس بزنم همین عادات کوچک و نامناسبم باعث شد تا کم‌کم همکارانم در فروشگاه من را به چشم پسری لوس و قدرشناس ببینند که پدرش با صاحب فروشگاه آشناست و همین باعث ماندنش در آنجا شده و این زمزمه‌ها و نجواها مانند دستی بی‌رحمانه گلوی من را می‌فشرد.

اما اوضاع زمانی کاملاً رو به وخامت گذاشت که من شروع به گرفتن مرخصی‌های متعدد کردم. چرا؟ چون رؤیای تبدیل شدن به گلف‌بازی

306001

این کتاب تقدیم به میلیون‌ها انسانی است که در سراسر دنیا به دلایل مختلف از کارشان اخراج شده‌اند. در یک جمله می‌توانم به آنها بگویم، اخراج انتخاب شما نبود. اما بازگشت به مسیری که از ابتدا می‌بایست در آن قرار می‌گرفتید انتخاب شماست و به همین منظور من تلاش کرده‌ام در این کتاب، با ۲۵ شخصیت بزرگ و شناخته‌شدهٔ دنیای کار و تجارت، نظیر لری کینگ، رابرت ردفورد، مایکل بلومبرگ و... هم‌صحبت شوم تا داستان بازگشت آنها را از زبان خودشان بشنویم.

طرح جلد: پوریا پاشایی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه